



اهل سنت



کسانی که پیشتر بوده‌اند» و گاهی این واژه درباره مطلق راه و روش به کار می‌رود، هر چند پسندیده نباشد چنان که در حدیثی آمده: «ومن سنّ سنّة سیّئة کان علیه وزرها ووزر من عمل بها»^(۴): هر کس راه و روش بدی از خود به یادگار گذارد، علاوه بر گناه عمل خویش، در گناه عاملان به آن نیز، شریک می‌باشد.

«سنت» در میان علما، دو کاربرد دارد: یکی سنت به معنی گفتار و کردار و سکوت پیامبر اسلام ﷺ در هر عملی که انجام می‌گیرد، و مقصود از گفتار، امر و

اصطلاحی در علم ملل و نحل که بر گروهی از مسلمانان اطلاق می‌شود.

اصطلاح «اهل سنت» از دو واژه «اهل» و «سنت» ترکیب یافته است. «اهل» در لغت به معنی گروهی است که در امری از امور با هم شریک باشند مانند: «اهل بیت» که در پیوند خانوادگی، و «اهل اسلام» که در عقیده قلبی، شریک یکدیگرند.^(۱)

«سنت» در لغت به راه و روش نیکو و پسندیده گفته می‌شود^(۲) ﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ﴾^(۳): «طریقه الهی درباره

۱. مفردات راغب، ماده «اهل».

۲. لسان العرب، ۱۳، ماده سنّ

۳. احزاب/ ۶۲

۴. مستدرک الوسائل: ۱/ ۲۲۹، شماره ۱۳۹۵۶

سؤال شد، آن گروه ناجی کیست؟! فرمود: «اهل السنة والجماعة»، باز پرسیده شده، سنت و جماعت چیست؟ فرمود: آنچه من و اصحاب من بر آن هستند. (۳)

غزالی مأخذ حدیث را ذکر نکرده، و این روایت به نحوی که غزالی یاد کرده است در مصادر معتبر حدیثی موجود نیست، آری واژه «جماعت» زیاد وارد شده ولی جمله «اهل السنة والجماعة» در کنار هم وارد نشده است. افتراق امت اسلامی در کتب روایی هست ولی در مقام بیان ناجی، جمله «اهل السنة والجماعة» در آنها نیست، فقط دو محدث، لفظ یاد شده را در تفسیر آیه «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌُ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌُ» (۴)، از پیامبر و ابن عباس نقل کرده‌اند، سیوطی می‌گوید: پیامبر آیه را تلاوت کرد آنگاه فرمود: اهل جماعت و سنت رو سفید و بدعت گذاران روسیاه وارد محشر می‌شوند. (۵)

نهی الزامی و غیر الزامی او است، و امر و نهی الزامی را، وجوب و حرمت، و غیر الزامی از هر دو را، ندب و کراهت می‌نامند (۱). دیگری «سنت» در مقابل «بدعت» است. عمل و کاری که قابل استناد به شریعت باشد، «سنت» و خلاف آن «بدعت» است چنان که امام علی علیه السلام فرموده است: «أَخِيُوا السُّنَّةَ وَأَمَّا تَبُوا الْبِدْعَةَ» (۲): آنان سنت را زنده کرده و بدعت را میرانده‌اند.

تاریخ پیدایش: اصطلاح «اهل سنت» چندان روشن نیست از حدیثی که غزالی در «فضائح الباطنية» نقل می‌کند، به دست می‌آید که برای نخستین بار پیامبر اسلام آن را به کار برده است. مضمون حدیث این است که ملت یهود هفتاد و یک گروه، و ملت نصاری هفتاد و دو گروه شدند، و امت من، هفتاد و سه گروه می‌شوند، یکی از آنها اهل نجات، و دیگران اهل آتشند،

۱. النهاية في غريب الحديث والأثر: ۴۰۹/۹.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

۳. فضائح الباطنية: ۷۸.

۴. آل عمران/ ۱۰۶.

۵. الدر المشور: ۲۹۱/۲.

آنان است که مایه بازشناسی حق از باطل می‌باشد.

مثلاً راه و روش صحابه در صفات خبریه، مانند «یدالله»، «عین الله» و «استواء بر عرش» این بود که ظاهر آیه را دست کاری نکرده و برای خدا، واقعاً دست و چشم، و برقراری بر عرش ثابت می‌کردند در حالی که روش دیگران در این مورد، تأویل این نوع صفات خبریه است، و این نوع آیات را از طریق کنایه و مجاز تفسیر می‌کردند.

ولی هرگاه مقصود از «سنت»، سنت رسول اسلام ﷺ که در گفتار و رفتار و امضای آن حضرت خلاصه می‌شود، باشد، طبعاً مقصود، اهل حدیث خواهد بود که در عقاید و احکام از حدیث الهام گرفته و بر رأی و قیاس فقیهان و قواعدی که در حدیث نیامده است ارجحی نمی‌نهادند. از گفتار غزالی برمی‌آید که مقصود از آن همین مفهوم دوم است، او می‌گوید: یاران رسول خدا در موارد اختلاف، به جای پیروی از رأی و اندیشه خود، از پیامبر

ابن کثیر از ابن عباس نقل می‌کند سیمای اهل سنت و جماعت سفید، و سیمای بدعت گذاران و هوی پرستان سیاه می‌شود. (۱)

تا آنجا که به دست آمده اصطلاح اهل سنت بدون کلمه جماعت، در اوائل قرن دوم، رواج پیدا کرده و عمر بن عبدالعزیز در رساله‌ای که در ردّ قدریه نوشته، آن را به کار برده است، و ی در خطاب خود به «قدریه» (طرفداران حریت انسان در گفتار و رفتار) می‌نویسد: «وقد علمتم ان اهل السنة كانوا يقولون: الاعتصام بالسنة نجاه وسيقبض العلم قبضاً سريعاً»: می‌دانید اهل سنت گفتند تمسک به سنت راه نجات است و علم و دانش بـه زودی جمع می‌شود.

تحدید مفهوم «اهل سنت» بستگی دارد به این که مقصود از «سنت» که به صورت «مضاف الیه» درآمده است معین گردد، هرگاه واژه «سنت» معادل با طریقه و روش باشد، - طبق اصطلاح رایج در میان عامه - طبعاً مقصود، طریقه صحابه و راه و روش

میان آنها، افراد مرجئی، ناصبی، قدری، جُهَنی، واقفی، و متشیع زیاد دیده می‌شد و سیوطی اسامی آنان را در اثر خود آورده است^(۲) ولی آنگاه که احمد بن حنبل در رأس اهل حدیث قرار گرفت، همگان را تحت عقیده واحدی که عقیده «اهل سنت» نامید درآورد و رساله‌ای در عقاید اهل سنت تنظیم کرد که بسیاری از بندهای آن، ردّ فرق دیگری است که در صحنه ظاهر بودند^(۳)، تو گویی عقیده اسلامی، یک مشت اصولی است که روح آنها نقد عقاید دیگران است.

احمد بن حنبل در مسأله خلق قرآن در برابر معتزله مقاومت کرد و در رأس اهل حدیث قرار گرفت و اهل حدیث و یا اهل سنت در پیروان ابن حنبل خلاصه گردید، و متکلمان و خردورزان و هر کس که به نوعی بر عقیده اسلامی، با خرد استدلال می‌کرد، از چتر «اهل سنت» بیرون رفت. و از این اصطلاح، جز اصحاب حدیث به رهبری

پیروی می‌کردند و او را حَکَم قرار می‌دادند و این گواه بر این است که حق، در پیروی از او خلاصه می‌شود نه از عقول و خرد.^(۱)

پیدایش مسائل نوظهور در جوامع اسلامی، گروهی را بر آن داشت که برای این مسائل پاسخ مناسبی تهیه کرده و این نقیصه را از فقه اسلامی برطرف کنند، و چون پاسخ روشنی در کتاب و سنت نیافتند به قیاس و استحسان پناه بردند، و این کار سبب پیدایش «مدرسه رأی» گردید، و در اواسط قرن دوم، که در رأس این گروه ابوحنیفه بود، سرعت بیشتری گرفت. در مقابل، اهل حدیث که خود را «اهل سنت» می‌نامیدند از حدیث کنار نرفته، و نسبت به این مسائل نوظهور بی تفاوت بودند. اهل حدیث پیش از ظهور احمد بن حنبل از اصول خاصی پیروی نمی‌کردند بلکه افرادی با گرایش‌های گوناگون تحت چتر «اهل الحدیث» گرد آمده بودند و در

۱. غزالی، فضائح الباطنية: ۷۸-۷۹.

۲. تدریب الحدیث: ۱/۳۲۸.

۳. رساله السنة، ص ۴۴-۵۰.

و حتی پس از فوت، به عنوان اهل سنت نپذیرفتند و لذا وقتی اشعری به بغداد آمد، و با «بَریهاری»، پیشوای حنابله سخن گفت و یادآور شد که بر جبابی و پسر او ابوهاشم و بر یهود و نصاری و مجوس نقد نوشته‌ام، وقتی سخن او به آخر رسید بریهاری گفت: من از سخنان تو چیزی نفهمیدم، و جز آنچه احمد بن حنبل گفته نمی‌پذیریم روی این اساس «ابن حزم» ابوالحسن اشعری را دورترین فرد از اهل سنت معرفی می‌کند. (۳) ولی به مرور زمان و بر اثر تبلیغ تریبیت یافتگان مکتب او، امامت اشعری برای اهل سنت جا افتاد و جز حنابله، همگان تحت ریاست او قرار گرفتند و لذا او در هر دو کتاب، خود را تنظیم کننده عقاید اهل سنت معرفی می‌کند (۴) و عبدالقاهر بغدادی که خود از اشاعره است پس از گفتگو در حدیث «افتراق امت به هفتاد و سه فرقه» می‌گوید: اهل نجات جز اهل سنت و جماعت

«احمد بن حنبل» چیزی به اذهان خطور نمی‌کرد. در آغاز قرن چهارم اسلامی، ابوالحسن اشعری در مسجد جامع بصره از اعتزال توبه کرد و خود را پیرو احمد بن حنبل نامید (۱) و با برنامه‌ریزی خاصی به تنظیم عقاید سنت موروث از احمد، پرداخت، و توانست در میان گروهی از اهل سنت جای خاصی باز کند بالأخص آنگاه که کتاب «الابانة» را منتشر نمود که درست نسخه دومی از عقاید احمد بن حنبل است، ولی در عین حال دیدگاه او با احمد، یکسان نبود، زیرا او از مکتب اعتزال توبه کرد نه از علم کلام و لذا کوشید در تألیف دوم خود «اللّمع» عقاید اهل سنت را با صبغة کلامی اثبات نماید، حتی رساله‌ای در لزوم بهره‌گیری از علم کلام نگاشت. (۲)

بیشتر حنابله که لقب اهل سنت را ویژه خود می‌دانستند او را در حال حیاتش

۱. فهرست ابن الندیم: ۲۷۱؛ وفیات الاعیان ۳/ ۲۸۵.

۲. سبحانی، همان، ۲/ ۵۱-۶۰.

۳. الفصل فی الملل والنحل: ۲/ ۳۶۵.

۴. الابانة في اصول الديانة: ۴۳، مقالات الإسلاميين: ۳۵۰.

پیشوای اهل سنت و جماعت در علم کلام دو نفرند: یکی حنفی و دیگری شافعی است، حنفی، ابومنصور، ماتریدی، و شافعی شیخ سنت ابوالحسن بصری اشعری است. (۳)

زبیدی می گوید: هر موقع اهل سنت گفته شود، مقصود، اشاعره و ماتریدیه است. (۴)

در آغاز قرن هشتم، احمد بن تیمیه (۶۶۲-۷۲۸)، کوشید بار دیگر حنبلی گری را به نام اهل سنت احیاء کند، و بر تشبیه و تجسیم، و جلوس خدا بر روی عرش بیش از حد اصرار ورزید ولی چون این نظریه را در محیط علمی مانند شام و مصر، مطرح کرد، از طرف دانشمندان سرکوب گردید، ولی پس از مرور سه قرن و اندی باز حنبلی گری، تحت لوای اهل سنت به وسیله محمد بن عبدالوهاب (۱۱۱۵-۱۲۰۶) مطرح گردید و چون او

فقیهان امت، متکلمان مثبتان صفات خبریه کسی نیست. (۱)

سعدالدین تفتازانی نیز پس از مذاکره درباره افتراق امت می گوید: اشعری با استاد خود جبایی مناظره کرد و او و تلامیذ وی به ابطال مذهب معتزله پرداختند و به اثبات آنچه در سنت آمده و جماعت اسلامی آن را پذیرفته اند، همت گماردند، و لقب اهل سنت و جماعت را گرفتند. (۲)

انقلابی مشابه در مشرق اسلامی

همزمان با اشعری ابومنصور ماتریدی سمرقندی در مشرق جهان اسلام با برنامه ای مشابه ابوالحسن اشعری ظهور کرد او که خود را «ناصر اهل سنت» خواند مکتبی را پی ریزی کرد که گرایش های عقلانی آن بیش از «اشعری» بود و سرانجام مکتب او مکتبی متوسط بین دو مکتب معتزله و اشعری قرار گرفت. بطاش کبری زاده (۹۶۸م) در مفتاح السعادة می نویسد:

۱. الفرق بین الفرق: ۳۱۸-۳۱۹.

۲. شرح العقائد النسفیة: ۱۶.

۳. مفتاح السعادة ومصباح السیادة: ۲۲/۲-۲۳.

۴. اتحاف السادة المتقین: ۸/۲.

به گروه خاصی اعم از حنابله، یا اشاعره و ماتریدیه، بسیار نابجا است بلکه تمام مسلمانان جهان، بالأخص شیعیان، اهل سنت بوده و آن را در تمام عرصه‌ها بکار می‌بندند، بلکه شیعیان به این عنوان، از دیگر گروه‌ها، اولی و احق می‌باشند، زیرا پس از رحلت رسول اکرم ﷺ، نقل و کتابت حدیث در میان صحابه و تابعان تا يك قرن ممنوع گردید، و سرانجام عمر بن عبدالعزیز، خواست آن را از زاویه فراموشی، بیرون بیاورد. (۲)

ولی پیشوایان شیعه، در نگارش حدیث پیش گام بوده، و خود و پیروان آنان حافظان سنت پیامبر، و سخنان ارزشمند او بوده‌اند، و نخستین کتاب حدیثی شیعه، کتاب علی است که به املاي رسول خدا بوده است و پس از آن حضرت نیز در تمام اعصار، نگارش حدیث و نقل و مذاکره آن، بین آنان متوقف نگردیده است. (۳)

این افکار را در محیطی دور از فرهنگ مانند نجد مطرح کرد، توانست علاقه اعراب چادرنشین را به خود جلب کند، و آنگاه اوج بیشتری گرفت که امیر سعود به یاری او شتافت و آن دو، حکومتی را در نجد تشکیل دادند که اساس آن را افکار محمد بن عبدالوهاب تشکیل می‌داد.

گاهی اصطلاح اهل سنت بر همه کسانی که به نص در امامت عقیده ندارند و خلافت خلفای سه‌گانه را بر حق می‌دانند اطلاق می‌شود. (۱) که در نتیجه همه گروه‌های اسلامی تحت آن اصطلاح قرار می‌گیرند، جز شیعه امامی و زیدی و اسماعیلی که خلافت را از آن علی و فرزندان او می‌دانند.

نظریه: هرگاه مقصود از اهل سنت، کسانی باشند که از سنت‌های پیامبر پیروی کنند و به نقل و جمع و نگارش و عمل به آن در تمام عرصه‌ها پردازند، اختصاص آن

۱. منهاج السنة، ج ۷۲ ص ۲۲۱.

۲. بخاری: صحیح البخاری: ۲۷/۱.

۳. مصادر الفقه الإسلامي ومنابعه: ۹۵.